

تأملی در شرعیت «شخصیت حقوقی»*

** حسین بهرامی

*** محمد حسین بیاتی

چکیده

«شخص حقوقی» مفهومی پذیرفته شده در حقوق است که درستی آن از منظر شرع محل اختلاف است؛ گروهی از علما وجود آن را در شرع منکر شده و آن را از قیدوبند احکام شرع معاف می‌دانند. برخی دیگر هر چند می‌پذیرند در فقه غیر از اشخاص طبیعی، امور دیگری هم موضوع حق و حکم قرار گرفته است، اما مصادیق نوین شخص حقوقی را شرعی نمی‌دانند و در نهایت طیفی دیگر مدعی شرعیت شخص حقوقی در تمامی مصادیق آن هستند. نگارندگان این سطور هرچند نظر دسته اخیر را نظری صحیح می‌دانند، اما تمامی ادله ارائه شده از سوی آنها را مثبت مدعا نمی‌دانند. شاید علت تشمت آراء در موضوع مورد بحث، همین ضعف دلایل ارائه شده باشد. اموری مانند اطلاق لفظی ادله بیع، تأیید مصوبات مربوط به شخص حقوقی از سوی شورای نگهبان و بنای عقلا به عنوان دلیل مستقل از منظر نویسندگان این مقاله مورد پذیرش نبوده و تنها الغای خصوصیت و بنای عقلائی که مورد تأیید شارع قرار گرفته را دلیل ادعای خود می‌دانند.

کلید واژه‌ها: شخصیت حقوقی، شرعیت، بنای عقلا، اهلیت تملک، مصادیق

نوین شخص حقوقی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۸/۱۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰.

** استادیار مدعو دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان / bahrami.h.lawyer@gmail.com

*** استادیار دانشگاه عدالت / faghahat@gmail.com



مقدمه

شخص حقوقی گستره فراوانی در زندگی اجتماعی دارد و بر اساس ماده ۵۸۸ قانون تجارت، اشخاص یاد شده غیر آنچه که مختص به اشخاص حقیقی است می‌توانند از حقوق و تکالیفی بهره‌مند باشند که قانون برای اشخاص حقیقی قائل است، اما شرعیت اشخاص حقوقی در فقه محل بحث است.

سه نظر در این خصوص وجود دارد که به ضماً صاحبان یک نظر به دلایل مختلف استناد نموده‌اند و حتی با قرائت‌های مختلف از یک دلیل درصداً اثبات مدعا بوده‌اند، لذا دور از واقع نیست که مدعی تشدد آراء در خصوص شرعیت اشخاص نام‌برده باشیم. پژوهش حاضر درصدد ارائه پاسخ به این شبهات می‌باشد:

- مستمسک شرعیت شخص حقوقی در فقه امامیه چیست؟
- انطباق مصادیق نوین شخص حقوقی با شرع را با چه دلایلی می‌توان اثبات نمود؟ فرضیات پژوهش حاضر عبارت است از آنکه:
- حق و تکلیف در فقه منحصر به شخص طبیعی نیست.
- هر چند مصادیق نوین شخص حقوقی در زمان معصومین علیهم‌السلام وجود نداشته، اما می‌توان شرعیت آنها را اثبات نمود.

بر همین اساس در گام نخست به تعریف شخص حقوقی و سپس به بررسی مشروعیت این اشخاص در فقه امامیه پرداخته می‌شود.

۱. شخص حقوقی

برخی شخص حقوقی را حاصل اجتماع اشخاص حقیقی می‌دانند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۳۷۸؛ ابولحمد، ۱۳۶۹: ۱۱۰) و به جهت آنکه تعریف شخص حقوقی شامل موقوفات که مطابق ماده سوم قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف امور خیریه، دارای شخصیت حقوقی هستند، شود، منفعتی از منافع عمومی را که در قوانین موضوع حق و تکلیف هستند، در تعریف گنجانده‌اند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۳۷۸)

به این تعریف خُرده گرفته شده است که با توجه به قید «منفعتی از منافع عمومی» این تعریف شامل وقف خاص نمی‌گردد (فخلعی و دیگران، ۱۳۹۳: ۶) لذا بهتر آن است که شخص حقوقی را حاصل اجتماع اشخاص دارای منافع مشترک یا اموال اختصاص داده شده به هدف خاص که قانون آنها را طرف حق می‌شناسد و برای آنها شخصیت مستقلی قائل است، بدانیم. (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۸۲: ۵؛ طاهری، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۵۳ - ۵۲)

برخی شخص حقوقی را بر سه قسم تقسیم نموده‌اند (فخلعی و دیگران، ۱۳۹۳: ۶):

۱. دسته‌ای از افراد که دارای منافع و فعالیت مشترک هستند مانند شرکت‌های تجاری؛

۲. پاره‌ای از اموال که به هدف خاصی اختصاص داده شده‌اند مانند وقف؛

۳. یک شخص حقیقی، منصب و عنوانی که برای آن شخصیت حقوقی اعتبار شده را دارا باشد، مانند رئیس جمهور.

شایان ذکر است عناوین و مناصب از قبیل رئیس جمهور، مدیر شرکت و... هر چند شخصیت حقوقی دارند، اما این شخصیت به اعتبار آن است که عضو و رکن شخص حقوقی می‌باشند و در واقع فاقد شخصیت حقوقی مستقل از دولت و شرکت هستند، به همین جهت است که به عنوان نمونه، رئیس جمهور پس از پایان زمان ریاست جمهوری دیگر نمی‌تواند به عنوان رئیس جمهور تصمیم‌گیری نماید.

برای تبیین بیشتر، لازم به ذکر است که شخص بر دو قسم حقیقی یا طبیعی (که همان فرد انسانی است) و حقوقی تقسیم شده و دو قسم یاد شده قسیم یکدیگر می‌باشند و یک شخص نمی‌تواند هم حقیقی باشد و هم حقوقی، از این رو چنانچه رئیس جمهور را شخص حقوقی بدانیم، نمی‌توان او را شخص حقیقی دانست، حال آنکه بدیهی است که تنها یک شخص حقیقی می‌تواند رئیس جمهور باشد (مستفاد از اصل ۱۱۵ ق.ا) لذا بنابر آنچه گذشت بهتر آن است که اظهار نماییم عناوین و مناصب از قبیل رئیس جمهور، مدیر شرکت و... عضو و رکن شخص حقوقی می‌باشند و شخصیت حقوقی آنها به اعتبار دولت و شرکت است نه آنکه شخصیت حقوقی مستقل داشته باشند.

۲. بررسی فقهی شخص حقوقی

در خصوص وجود شخص حقوقی در فقه امامیه سه نظر ابراز شده است:

- شخص حقوقی قابل شناسایی نیست.

- وجود شخص حقوقی اجمالاً اثبات می‌شود، اما نمی‌توان بر شریعت تمامی اشخاص حقوقی که در قوانین، موضوع حکم قرار گرفته‌اند، دلیلی اقامه نمود.

- وجود شخص حقوقی در تمامی مصادیق آن قابل اثبات است.

أ) عدم شریعت شخصیت حقوقی

برخی وجود شخص حقوقی را در شریعت منکر شده و ادعا نموده‌اند که شخصیت حقوقی اصولاً مورد توجه شارع نبوده و هیچ تکلیف و حقی متوجه آن نیست. در ادامه ادله این نظر طرح می‌شود و در خصوص آن اظهار نظر خواهد شد.



یکم) عدم شناسایی حق و تکلیف برای شخص حقوقی

مخاطب متون دینی افراد حقیقی هستند، چرا که ضمانت اجرای احکام دینی ایمان افراد است که یک امر شخصی می‌باشد. از سوی دیگر پیامبران و امامان وقتی در رأس حکومت قرار می‌گرفتند، اجرای احکام الهی را به عنوان یک وظیفه شخصی مد نظر داشته‌اند، نه به عنوان وظیفه حکومت، و متقابلاً با وجود امت اسلامی تک تک افراد مخاطب امر و نهی ایشان بوده نه جامعه. به همین جهت در فرهنگ اسلامی «امت» یا «امامت» به عنوان شخصیت حقوقی دارای حق و تکلیف تعریف نشده است. (جعفری هرندی، ۱۳۸۴: ۵۶-۵۵)

دوم) عدم انطباق مفهوم اهلیت بر شخص حقوقی

در آیه شریفه پنجم سوره نساء، رسیدن به حد نکاح و حد رشد موجب لزوم تحویل اموال یتیمان از سوی اولیای شان به آنان اعلام شده است. روشن است که مسئله بلوغ در خصوص اشخاص حقوقی بی‌معنا است، لذا شخص یاد شده به دلیل عدم وجود در زمان نزول وحی و تشریح، مورد توجه قرار نگرفته و با توجه به اصل برائت از شمول احکام خارج است. (همان: ۵۸ - ۵۷)

در مقام ارزیابی دلیل اول اظهار می‌نماییم همچنان که خواهد آمد، غیر از اشخاص طبیعی، موضوعاتی وجود دارند که صاحب حق بوده و مثال نقضی برای دلیل مذکور می‌باشند. همچنین در خصوص دلیل دوم، شایان ذکر است که اولاً ثبوت احکام وضعی به خلاف احکام تکلیفی، منوط به بلوغ نمی‌باشد، ثانیاً با توجه به آنکه نماینده شخص حقوقی دارای اهلیت می‌باشد، اعمال حق این شخص با مانعی مواجه نخواهد بود؛ همچنان که اشخاص حقیقی فاقد اهلیت توسط نماینده قانونی یا قضایی، حق خود را اعمال می‌کنند. علاوه بر آنکه پذیرش این نظر دارای تالی فاسد خواهد بود، زیرا طبق این نظر، از یک سو اشخاص حقوقی از قید احکام دینی رها هستند و چنان که آورده‌اند رباخواری برای دولت و امثال آن، بلامانع است (همان: ۵۵ - ۵۴) و از سوی دیگر تضییع حق شخص حقوقی، از قبیل سرقت از بانک، فاقد مؤاخذه شرعی خواهد بود، چرا که اساساً شخص یاد شده مالک نمی‌باشد.

ب) عدم امکان اثبات شریعت اشخاص حقوقی نوظهور

برخی، بانک‌های دولتی را با عنایت بر آنکه شخصیت حقوقی را برای دولت به رسمیت نمی‌شناسند، مالک اموال نزد آنها نمی‌دانند و چون مالکین آنها مشخص نیست، اموال یاد شده را مجهول المالک می‌دانند. (خوبی، بی‌تا: ۱۹۶؛ همو، ۱۴۱۰ق، ج: ۱: ۴۰۷؛ حلی، ۱۴۱۵ق: ۹۹؛ سیستانی، ۱۴۱۷ق، ج: ۱: ۴۳۲) بر همین اساس برخی قائلین به این قول را



به عنوان منکر شرعیت شخص حقوقی معرفی کرده‌اند (آقانظری، ۱۳۹۰: ۸۲)، لیکن صحیح آن است که این طیف را در زمره کسانی بدانیم که اشخاص حقوقی نوپا را فاقد مبنای شرعی می‌دانند. در واقع آنها امکان بهره‌مندی از حقوق و تکالیف را منحصر به اشخاص حقیقی نمی‌دانند و همین امر دالّ بر پذیرش شخص حقوقی می‌باشد. برای مثال آیت الله سیستانی، مسجد را مالک آنچه که بدان وقف شده می‌داند (سیستانی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۴۴۸) یا مرحوم خوئی از داشتن ذمه در خصوص میت که با مرگ شخصیت حقیقی خود را از دست داده سخن گفته است. (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۲۴۴)

آورده شده که دایره ملکیت نزد عقلا به تدریج از دایره اشخاص حقیقی فراتر رفته و اعیان خارجی مانند مسجد، عناوین عامه مانند زکات و عناوین اعتباری مانند دولت هم می‌توانند مالک باشند و شریعت اسلامی هم از آغاز نگرش خود را در زمینه مالکیت بر همین معنای گسترده بنا نهاده است، زیرا این امور اعتباری می‌باشند. (حائری، ۱۳۷۹: ۱۸-۱۷) اما وجوهی که برای اثبات اشخاص حقوقی نوظهور اقامه شده، قابلیت اثبات مدعا را ندارند هرچند که وجود شخصیت حقوقی در اسلام غیر قابل انکار است (همان: ۴۰)

دلایل نظر یادشده مبتنی بر ردّ دلایل نظر طرفداران شرعیت شخصیت حقوقی می‌باشد که به ترتیب ذیل است:

۱. نقد اطلاق لفظی ادله بیع؛
 ۲. نقد بنای عقلا؛
 ۳. نقد امضای شخص حقوقی از سوی ولی فقیه.
- با عنایت به آنکه نقد دو دلیل اول، طبیعتاً مستلزم ذکر آنها می‌باشد و در نظریه سوّم (شرعی بودن شخصیت حقوقی) که نظر منتخب می‌باشد ادله یاد شده مطرح می‌شود، جهت پرهیز از دوباره‌گویی، نقد دلایل مذکور در ضمن طرح دلایل نظریه اخیر عنوان خواهد شد و در این مقام تنها به ذکر دلیل سوّم و نقد آن اکتفا می‌شود.

یکم) امضای شخص حقوقی از سوی ولی فقیه

تمسک به مبنای ولایت فقیه در اثبات شرعیت شخصیت حقوقی بدین صورت است که هرگاه ولی فقیه مصلحت را در امضای شخص حقوقی ببیند، آن را امضا می‌کند و شخصیت حقوقی شکل می‌گیرد.

دوم) نقد امضای شخص حقوقی از سوی ولی فقیه

در احکام وضعی مرتبط با رضایت شخص، معنای ولایتِ ولی فقیه این است که رضایت یا منع ولی فقیه بر رضایت یا منع خود شخص مقدم است. به عنوان مثال ولی فقیه این حق را دارد که مال مؤلی علیه را در جایی که مصلحت می‌بیند، بدون اذن او بفروشد، اما اگر حکم وضعی ارتباطی با رضایت یا منع شخص نداشته باشد، نظیر طهارت و نجاست، ولایت فقیه بدین معنا نیست که ولی فقیه بتواند ناپاک را پاک و پاک را ناپاک اعلام کند. اثبات شخصیت حقوقی برای یک شرکت، حکم وضعی است و چه بسا حکم در این مسئله از سنخ طهارت و نجاست باشد، بنابراین اگر شخصیت حقوقی شرکت در شریعت اثبات نشده باشد چنان که برای ماوریم ولایت فقیه از تصحیح این حکم، ناتوان است و ایجاد چنین شخصیتی توسط فقیه به معنای خروج از چارچوب اسلام است و حتی شک در اینکه شخصیت حقوقی از کدام سنخ از احکام وضعی است، در عدم ثبوت آن کافی است. (حائری، ۱۳۷۹: ۴۰-۳۹)

بر اساس آنچه گذشت این طیف، امضای ولی فقیه را جهت ایجاد شخصیت حقوقی برای اشخاص حقوقی نوظهور، با عنایت بر آنکه برداشت عرفی از دلیل ولایت فقیه، این است که ولایت تا جایی است که از نظام اسلام خارج نشود، کافی ندانسته و اشخاص حقوقی را تنها در همان چارچوب محدود پذیرفته‌اند.

ج) شرعی بودن شخص حقوقی

برخی بر این باورند هرچند استعمال اصطلاح شخصیت حقوقی در فقه امامیه مسبق به سابقه نیست، اما می‌توان وجود آن را در معنای رایج و متداولش اثبات نمود. دلایل طرفداران این نظر به شرح ذیل است:

۱. تأیید مصوبه‌های مربوط به شخص حقوقی از سوی شورای نگهبان؛
 ۲. اطلاق لفظی ادله بیع؛
 ۳. اهلیت تملک برخی موضوعات غیر انسانی؛
 ۴. جعل ذمه برای برخی موضوعات غیر انسانی؛
 ۵. بنای عقلا.
- ادله فوق در ادامه بررسی می‌شود.

یکم) تأیید مصوبه‌های مربوط به شخص حقوقی از سوی شورای نگهبان

در تعداد زیادی از مصوبات مجلس، شخص حقوقی پذیرفته شده و فقهای شورای نگهبان عدم مغایرت این مصوبات را با احکام اسلام اعلام کرده‌اند، لذا با عنایت به

اسلامی بودن کلیه قوانین (اصول چهارم قانون اساسی)، شخصیت حقوقی در اسلام پذیرفته شده است. (تفرشی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۵)

به نظر نمی‌رسد تأیید فقهای شورای نگهبان فی نفسه در زمره دلایل شرعی محسوب گردد، چرا که ممکن است فقیهی در استنباط احکام شرع به خطا رود.

دوم) اطلاق لفظی ادله بیع

صحت بیع شخص حقوقی به دلالت التزامی، به معنای تأیید وجود آن خواهد بود، چرا که بیع به دست او انجام شده است. آورده‌اند که عرف بیع شخص حقوقی را صحیح می‌داند؛ لذا اطلاق آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره: ۲۷۵) شامل آن می‌شود. شک در صحت این بیع بر اساس این احتمال که شاید حقیقی بودن فروشنده در صحت بیع شرط باشد، با استناد به اطلاق آیه رفع خواهد شد. (رحمانی، ۱۳۷۹: ۶۰؛ فخلعی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۳-۱۴)

اشکال شده که تمسک به این اطلاقات، زمانی صحیح می‌باشد که ما در اصل تخصیص و تقیید شک داشته باشیم و احتمال ندهیم که شرع با یک نگرش تشریحی مؤثر در نفی موضوع، با عرف به مخالفت برخاسته باشد؛ محتمل است که شرع به خلاف عرف، شخصیت معنوی شرکت را به رسمیت نشناسد تا یک طرف در بیع به حساب آید، بنابراین بطلان این بیع به معنای تخصیص یا تقیید در «أحل الله البیع» نخواهد بود، بلکه ناشی از اختلاف بین عرف و شرع در نگرش تشریحی است که در تغییر موضوع حکم مؤثر می‌باشد. (حائری، ۱۳۷۹: ۳۵، ۳۶ و ۳۷)

در رابطه با این اشکال آورده‌اند که روش شارع در معاملات همان روش عقلا است، مگر در مواردی که خلاف آن ثابت شود و به صرف احتمال نمی‌توان اشکالی را بر استناد به آیه یادشده جهت اثبات شخص حقوقی وارد دانست. (رحمانی، ۱۳۷۹: ۶۰)

به نظر می‌رسد اطلاق لفظی ادله بیع در اثبات شرعیت شخص حقوقی چندان راهگشا نباشد، چرا که بیع در زمان تشریح حقیقت عرفی داشته و همان معنا از سوی شارع امضاء شده است. بر همین اساس، عرف همان زمان را باید جهت درک معنای بیع ملاک قرار داد. در آن زمان بیع میان اشخاص حقوقی با یکدیگر یا اشخاص حقوقی با حقیقی وجود نداشته که بگوییم بیع نسبت به اشخاص واقع‌کننده آن اطلاق دارد.

سوم) اهلیت تملک برخی موضوعات غیر انسانی

از آثار پذیرش شخص حقوقی امکان تملک آنها می‌باشد. بنابراین، چنانچه بتوان اثبات نمود اهلیت تملک برای برخی موضوعات غیر انسانی در فقه پذیرفته شده، این



به معنای پذیرش شخصیت حقوقی مستقل برای موضوعاتی غیر از انسان می‌باشد. در ادامه به این امر خواهیم پرداخت.

اهلیت تملک جهات عمومی

جهات عامه، اموری هستند که برای هدف خاصی که جنبه عمومی دارد اختصاص یافته‌اند؛ مانند مساجد که برای عبادت یا مدارس که جهت آموزش و یا پل‌ها که برای عبور عابرین ایجاد شده‌اند. (صفار، ۱۳۷۳: ۳۳) در ذیل این عنوان امکان مالک شدن جهات عامه در وقف و وصیت بررسی می‌شود، البته برخی مالک شدن جهات عامه از طریق نذر و اقرار را هم بررسی نموده‌اند (همان: ۴۶، ۴۷ و ۴۸) که جهت پرهیز از اطاله کلام از ذکر آنها اجتناب می‌گردد.

۱. اهلیت تملک جهات عمومی به عنوان موقوف‌علیهم

مطابق قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها» تعیین اشخاصی که از وقف بهره‌مند می‌شوند به عهده واقف است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۲۳۱) برخی با تکیه بر قاعده یاد شده بر این باورند که موقوف‌علیهم می‌تواند شخص حقوقی باشد. (فخلی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۱)

این طیف جهات عامه را از مصادیق شخص حقوقی دانسته و وقف بر آن را از مصادیق وقف به نفع شخص حقوقی می‌دانند (صفار، ۱۳۷۳: ۴۲-۴۱؛ فخلی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۴؛ آفانظری، ۱۳۹۰: ۸۶-۸۵)

به نظر می‌رسد استناد به قاعده فوق با عنایت به آنکه وجود موضوع را با استفاده از آن نمی‌توان اثبات نمود، زمانی راهگشا است که ابتدا اثبات شود شخص بر دو نوع حقیقی و حقوقی تقسیم می‌گردد تا بتوان اظهار نمود وقف بر شخص حقوقی صحیح است، همچنان که نمی‌توان هر شرطی را بر اساس «المؤمنون عند شروطهم» لازم الوفاء دانست، چرا که ممکن است از جمله شروط باطل باشد.

روایت ذیل، دال بر صحّت وقف بر جهات عمومی است:

شخصی می‌گوید: به امام علیه السلام نامه نوشتم که جد من زمینی را بر نیازمندان از فرزندان شخصی وقف کرده و این افراد در نقاط مختلف پراکنده‌اند. برای مصرف وقف چه باید بکنم؟ حضرت علیه السلام فرمود: برای افرادی که در محل زمین وقف شده حضور دارند صرف شود و نیازی نیست که بقیه فرزندان جستجو شوند. (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹: ۱۹۴)



صحت وقف بر جهت عامه در صورتی به عنوان مصداق برای صحت وقف بر اشخاص حقوقی می‌تواند ذکر شود که جهت عامه مالک موقوفه گردد. در این خصوص بین فقها اتفاق نظر وجود ندارد که نظرات آنها به شرح ذیل است:

۱. وقف بر جهت عامه وقف بر اشخاص متصف به این وصف نیست، بلکه بر جهت مخصوص می‌باشد و ملک به آنها منتقل نمی‌شود، بلکه به خداوند متعال منتقل می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۶: ۲۹۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۵: ۳۶۴؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲: ۱۶۳؛ محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ۲۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰: ۱۸۰؛ مجاهد، بی‌تا: ۵۰۰)
۲. وقف بر مصالح عامه به معنای مالک شدن آنها نیست، بلکه وقف بر مسلمانان است و آنها از منافع مال موقوفه بهره‌مند می‌شوند، گرچه در لفظ و قصد ابتدایی، مصالح عامه مد نظر واقف است^۱. (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳: ۲۹۲؛ راوندی،

۱. بر این نظر انتقاداتی به شرح ذیل وارد شده است:

ا) اگر عرفاً چنانچه قصد شخصی که به عنوان مثال فرش یا وسیله آموزشی را به مسجد یا مدرسه‌ای وقف نماید بررسی نماییم، مشاهده می‌کنیم که او قصد تملیک امور یاد شده به نمازگزاران یا دانش‌آموزان را ندارد، بلکه قصدش تملیک به مسجد و مدرسه است. (صفا، ۱۳۷۳: ۳۷)

ب) این برداشت خلاف ظاهر عبارتی است که واقف به کار برده و صرف نظر کردن از این دلالت به دلیل نیاز دارد که اینجا وجود ندارد. اینکه در نهایت منفعت این وقف به اشخاص حقیقی می‌رسد، بدین معنا نیست که وقف از همان ابتدا بر آنها صورت گرفته است، زیرا اساساً اشخاص حقوقی ابزاری برای رساندن منفعت به اشخاص حقیقی هستند و گرنه سود برای مدرسه مسجد و پل که موجودات غیرجاندارند، معنایی ندارد (فخلعی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۴)

ج) آن دسته از فقها که وقف بر مساجد را با این تعلیل که در حقیقت چنین وقفی، وقف بر نفس مسلمین است صحیح می‌دانند، وقف بر معابد اهل ذمه را صحیح نمی‌دانند، حال آنکه چنانچه وقف بر مساجد، وقف بر نفس مسلمین باشد، پس وقف بر معابد اهل ذمه، نیز وقف بر نفوس اهل ذمه است و همان گونه که می‌توان برای اهل ذمه وقف کرد، وقف بر معابد آنان نیز باید صحیح باشد. (صفا، ۱۳۷۳: ۴۴-۴۳)

به نظر می‌رسد اشکال آخر وارد نباشد، زیرا دلیل بطلان، اعانه بر معصیت می‌باشد. اگر معابد این طایفه موقوف علیه واقع شوند موجب می‌شود که واقف، اهل ذمه را بر اجتماع در این معابد جهت عبادت حرام کمک نماید. (همان: ۴۵-۴۴) نه عدم پذیرش موقوف علیه بودن اهل ذمه و اگر وقف بر مسلمانان هم سبب کمک در اثم باشد، باطل خواهد بود.

در خصوص نقد دوم باید اظهار نمود که از یک طرف برای دست کشیدن از ظاهر، وجود قرینه مقامی کفایت می‌کند، لذا با عنایت به آنکه از نظر صاحبان این نظر، مسجد و امثال آن فاقد شخصیت حقوقی می‌باشد و وقف بر آنها بی‌معنا است، پس وقف بر آن را وقف بر مسلمانان دانسته‌اند. به عبارت دیگر استمساک به ظهور واژگان منوط به اثبات شخصیت حقوقی برای غیر اشخاص طبیعی می‌باشد که خود

۱۴۰۵ق، ج: ۲: ۲۹۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج: ۲: ۱۶۸؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ج: ۲۱:

۵۰۱؛ میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ج: ۴: ۳۱-۳۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج: ۲۸: (۳۱)

صاحب عروه در خصوص وقف بر جهت عامه تنها به ذکر این نکته کفایت می‌کند که موقوف علیه جهت است نه اشخاص حقیقی (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج: ۱: ۲۰۱) اما ایشان در جایی دیگر به این نکته اشاره نموده‌اند که در وقف بر مسجد، موقوفه به ملکیت آن در می‌آید.^۱ (همان: ۲۶۹)

در مقام بررسی آراء فوق لازم به ذکر است که نخستین نشانه‌های اعتقاد به وجود شخصیت وقف، در سایه منسوب کردن آن به خداوند دیده می‌شود. این تعبیر نوعی مجاز است که برای نمایندن شخصیت حقوقی وقف به کار رفته است، چرا که همگان بر این باورند که خداوند، مالک همه چیز بوده و هنگامی که سخن از مالکیت می‌رود مقصود این است که در روابط اجتماعی، ملک به چه شخصی اختصاص داده شده، پس منسوب کردن مال به مالک نخستین جهان، رفع اشکال در روابط آدمیان نمی‌کند، جز اینکه به ملک اصالتی بیرون از تعلق‌های متعارف می‌بخشد. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۶۵-۶۴)

انتساب مالکیت وقف به مسلمین هم علی‌رغم آنچه که در ابتدای امر به ذهن خطور می‌کند منافاتی با پذیرش شخصیت حقوقی ندارد، چرا که قائلین بر آن مدعی هستند که وقف متعلق به عموم مسلمین می‌باشد و اشخاص طبیعی به این عنوان که مصداقی از عموم مسلمین بوده می‌توانند از آن استفاده نمایند. به عبارت دیگر مالک وقف، امت اسلام است که شخصیتی مستقل از مصادیقش دارد.

در خصوص نظر سید یزدی می‌توان اظهار نمود که ایشان نخستین فقیه‌ای است که به صراحت برای موضوعات غیر از سانی مانند جهت عامه و مسجد، حق تملک قائل

محل بحث است. در رابطه با نقد نخست هم شایان ذکر است که عرف امروز شخصیت حقوقی را پذیرفته و به سادگی می‌تواند تفاوت وقف بر مسجد و نمازگزاران آن را بفهمد، لذا زمانی که به مسجد وقف می‌نمایند، واقعاً قصد وقف بر غیر آن را نداشته باشند، اما آیا در گذشته هم اهل عرف می‌توانستند این تفاوت را درک نمایند تا بتوان بر مبنای درک عرف بر صاحبان آن نظر ایراد نمود؟!

۱. ایشان همچنین تعابیر دیگری در خصوص وقف دارند که ذهن را به پذیرش شخصیت حقوقی از سوی ایشان سوق می‌دهد: «خروج مال از ملک واقف، ملازمه با تملیک آن به دیگری ندارد، زیرا آنچه نامعقول به نظر می‌رسد ملک بدون مالک است، نه مال بدون مالک؛ همچنان که مال مورد اعراض مالک ندارد». (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج: ۱: ۲۳۲) گویی اظهار می‌نمایند وقف مانند مالی بی‌مالک است و ضرورتی ندارد که در جستجوی مالک آن باشیم و این بحث را فاقد اثر می‌داند (همان: ۲۳۳) مالی که به طور مستقل اداره می‌شود و به مصرف می‌رسد، بدون اینکه تعلق به شخص داشته باشد.

شده (مرتضوی، ۱۳۹۱: ۶۶) که دال بر پذیرش شخصیت حقوقی برای امور یاد شده می‌باشد.

از آنچه گذشت، استفاده می‌شود که هرچند دو نظر نخست، امکان مالکیت جهات عامه را نپذیرفته‌اند، اما امکان تملک شخص غیرطبیعی را شناسایی نموده‌اند؛ رویکردی که در نظر سوم به کمال خود رسیده است.

۲. اهلیت تملک جهات عمومی به عنوان موصی له

برخی با اثبات مالکیت جهات عمومی از طریق وصیت و آوردن شاهد در کلام فقه مانند شماره پیشین سعی در مدلل کردن ادعای خود مبنی بر وجود شخص حقوقی در فقه امامیه دارند (صفار، ۱۳۷۳: ۳۹-۳۷؛ فخلعی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۸-۲۶)

علامه در وصیت به نفع جهات عامه به این نکته اشاره دارد با توجه به آنکه مالکیت به مصادیق جهات عامه منتقل نمی‌گردد احتیاجی به قبول آنها نیست (حلی، ۱۳۸۸ق: ۴۵۳) محقق ثانی هم به عدم احتیاج قبول در وصیت مذکور اشاره دارد (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۱۰) برخی دیگر هم با این استدلال که تملیک به نوع صورت گرفته نه به مصادیق آن، قبول را لازم ندانسته‌اند. (بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴: ۱۲)

اهلیت تملک میت

در اینکه افراد بعد از مرگ شخصیت خود را از دست می‌دهند تردیدی نیست، اما برخی بر این باورند که میت دارای شخصیت حقوقی است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۲۵۰)

آرای برخی نیز گواه این امر است که نوعی حق تملک برای میت اعتبار شده که نشان‌دهنده شخصیت حقوقی آن است. از جمله چنانچه بر میت بعد از مرگش جنایتی مانند قطع سر واقع گردد، دیه‌اش به ملکیت میت در می‌آید و صرف دیون و وصیت‌هایش می‌شود و باقی آن در امور خیریه مصرف می‌گردد (بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴: ۹۱) از بررسی احکام فقها در خصوص مالکیت شخص مرده آشکار می‌گردد که سه نظر وجود دارد:

۱. میت چون مرده، نمی‌تواند مالک باشد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۱۴۷)؛
۲. رابطه میت با اموال پیش از مرگ مالکیت حقیقی نیست، بلکه در حکم مالک است (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۵: ۳۳۱)؛
۳. میت مالک حقیقی ترکه است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۵: ۳۸) و آنچه را که بدان احتیاج دارد از جمله مخارج تدفین و اداء دیونش ملک او است (علامه حلی، ۱۳۸۸ق: ۵۲۱؛ فخر المحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۴۷۶؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۲۶)





همچنین چنانچه پس از مرگ مالی به دارایی او اضافه شود، مانند صیدی که در تور به دام می‌افتد یا دیه‌ای که تعلق می‌گیرد به میزانی که بدان احتیاج دارد، ملک او می‌باشد (علامه حلی، ۱۳۸۸ق: ۵۲۱؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۲۶) از مشاهده آرای فوق مشخص می‌شود که عدّه بیشتری از فقها مالک شدن میت را نسبت به جهات عامه پذیرفته‌اند.

اهلیت تملک عموم مسلمانان

امام صادق علیه السلام در رابطه با وضعیت زمین‌هایی که کفار آنها را آباد کرده‌اند و مسلمانان با جهاد آنها را از سلطه کفار آزاد نموده‌اند، فرموده‌اند: «هُوَ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ لِمَنْ هُوَ الْيَوْمَ - وَ لِمَنْ يَدْخُلُ فِي الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْيَوْمِ - وَ لِمَنْ لَمْ يُخْلَقْ بَعْدُ» (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۷: ۳۶۹)

حرف «لام» در جمله «لجميع المسلمين» ظهور در اختصاص مطلق دارد و این نوع اختصاص به مثابه ملکیت است و چون استناد به «جميع مسلمانان» داده شده است، ملکیت عموم مسلمانان نه هر فرد از آنها استفاده می‌شود. (آقانظری، ۱۳۹۰: ۸۵-۸۴)

اهلیت تملک معصومین یا حکومت اسلامی

خمس و انفال ملک شخصی معصوم علیه السلام در زمان حضور یا ولی فقیه در زمان غیبت نیست؛ بلکه ایشان جایز تصرف در آنها هستند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۶۶۴-۶۶۲) به عبارت دقیق‌تر شخصیت حقوقی امامت یا ریاست دولت اسلامی، مالک امور یادشده محسوب می‌گردد. (عمید، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۹۳-۹۲)

چهارم) جعل ذمه برای برخی موضوعات غیر انسانی

ذمه به معنای مقرر معنوی تعهد است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۰۰۵) و هر چیزی بتواند مسئولیت بپذیرد، دارای ذمه می‌باشد. اعتبار ذمه برای غیر شخص طبیعی به معنای تأیید شخصیت حقوقی از منظر فقه است. در ادامه مواردی که این اعتبار محقق شده بررسی می‌گردد.

۱. جعل ذمه برای مسجد و مانند آن

سید یزدی قرض گرفتن برای تعمیر مسجد یا مدرسه یا پل بر عهده آنها را جایز دانسته و در مقام تعلیل آورده است: جعل عهده برای مانند مسجد یک اعتبار عقلایی صحیح می‌باشد، همچنان که مالکیت آنها برای آنچه که به نفع آنها وقف یا نذر می‌شود در نظر عقلا صحیح است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۲۶۹-۲۶۸) ظاهر عبارت ایشان بر آن است که مستند حکم، بنای عقلا می‌باشد.

۲. جعل ذمه برای میت

جعل ذمه برای میت با توجه به آنکه مرگ شخصیت انسان را خاتمه می‌دهد، می‌تواند شاهد دیگری جهت اثبات شخص حقوقی در فقه باشد.^۱ همان طور که گذشت بقای اهلیت میت جهت مالکیت و تملک اموالش طرفدارانی دارد. از جمله دلایل این دسته بقای دین بر ذمه میت است. (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۵: ۳۳۰)

روایات هم به روشنی بر بقای دیون و ادای آن دلالت دارد که از جمله می‌توان به حدیث ذیل اشاره نمود:

فِي رَجُلٍ قُتِلَ وَ عَلَيْهِ ذَيْنٌ وَ لَمْ يَتْرُكْ مَالًا - فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّيَةَ مِنْ قَاتِلِهِ عَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ؟ قَالَ نَعَمْ - قُلْتُ هُوَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئًا قَالَ - إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّيَةَ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ. (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹: ۳۳۶)

روایت در خصوص مردی است که کشته شده و مالی از خود غیر از دیه اخذ شده از قاتل برجا نگذاشته و معصوم علیه السلام فرموده‌اند که دین مقتول از دیه باید اداء شود.

۳. جعل ذمه برای برخی عناوین اعتباری

روایتی در خصوص خطای دادرس از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که مسئولیت مدنی دولت از آن استفاده می‌گردد: «إِنَّ مَا أَخْطَأَتِ الْقَضَاءُ فِي دَمٍ أَوْ قَطْعٍ، فَهُوَ عَلَى بَيْتِ الْمُسْلِمِينَ» (همان، ج ۲۷: ۲۲۶)

مواردی که در متون روایی و فقهی مسئولیت بیت‌المال مطرح می‌شود به مفهوم عدم مسئولیت شخصی و پرداخت از خزانه عمومی است (صالحی مازندرانی، ۱۳۹۰: ۹)

سید یزدی قرض گرفتن بر ذمه زکات را صحیح می‌داند؛ با توجه به فقدان نصی در روایت در این رابطه و همچنین حکم ایشان در خصوص قرض گرفتن بر عهده مسجد و مانند آنکه پیشتر مطرح شد احتمالاً نظر ایشان مستند به بنای عقلا می‌باشد. ایشان بر این باور است که:

برای حاکم شرع جایز است در حساب زکات و بر عهده آن، قرض بگیرید و آن را در مصارف زکات هزینه کند؛ مانند اینکه مفسده‌ای وجود داشته باشد که دفع آن جز با هزینه کردن مال ممکن نباشد و حاکم نیز بودجه‌ای برای آن نداشته باشد، یا فقیر مضطر یا فرد در راه مانده‌ای هست که حاکم جز از همین راه نمی‌تواند اضطرار او را دفع کند، یا به عنوان مثال پلی یا مسجدی یا مانند آن نیازمند بازسازی فوری بوده و بودجه‌ای نباشد. حاکم در این گونه موارد، نه بر ذمه خود، بلکه بر ذمه

۱. در ماده ۲۹۱ قانون مدنی آمده است: «ابراء ذمه میت از دین صحیح است».



زکات، قرض گرفته و هزینه می‌کند و پس از دریافت زکات، بدهی را از محل آن پرداخت می‌کند. (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۳۴۴-۳۴۳)

پنجم) بنای عقلا

سید یزدی نخستین فقیهی است که به بنای عقلا^۱ به عنوان مستند شرعی شخص حقوقی اشاره می‌نماید. ایشان جعل ذمه برای مانند مسجد را مبتنی بر اعتبار عقلا صحیح می‌داند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۲۷۰-۲۶۹)

برخی مبنای شرعی شخص حقوقی در معنای رایجش را قرار عقلا معرفی می‌کنند. (امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۲۵۴-۲۵۳)

حکمت چنین اعتباری برای پدیده‌ای همچون بانک‌های دولتی، برآورده شدن نیازهای جامعه و اقتضات زندگی امروزی است. به همین جهت مانعی وجود ندارد تا احکام شرعی همچون مالکیت را که امری اعتباری می‌باشند نه خارجی، به شخص حقوقی که آن هم اعتباری است منتسب بدانیم. (مطهری، ۱۳۸۸: ۱۰۶-۱۰۵)

در زمان معصومان علیهم‌السلام مصادیق شخص حقوقی وجود داشته است؛ مانند بیت‌المال، وقف و دولت و در این باره منعی از شارع به دست ما نرسیده و این به معنای تأیید سیره عقلا از سوی شارع مقدس است.

همچنین به صرف احتمال فراهم نبودن امکان ردع به جهت شرایط سیاسی و اجتماعی نمی‌توان سکوت معصوم را حمل بر تقیه نمود، چرا که این احتمال خلاف اصل است و در هر خصوص سیره‌ای این احتمال قابل طرح است (فخلی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۹-۱۸) اثبات شرعیت شخص حقوقی در معنای متداولش به واسطه بنای عقلا از طریق عدم ردع با عنایت بر آنکه مصادیق امروزی شخص حقوقی در زمان معصوم موجود

۱. از دو قرن گذشته اصطلاح سیره و بنای عقلا در ادبیات فقهی و اصولی امامیه وارد شده و جایگاه مهمی یافته است (فخلی، ۱۳۸۹: ۹۸) بنای عقلا در ترمینولوژی، شاخه‌ای از عرف که مورد پسند عقل باشد تعریف شده است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۸۸۳) همچنین در کتب اصولی بنای عقلا با عباراتی از قبیل استمرار عقلا در انجام امری صرف نظر از هر ملت و دین به اقتضای عاقل بودن آنها (نائینی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۱۹۲) یا استمرار عادت و تبنای عملی عقلا و عرف عام از هر ملت و مذهبی بر انجام یا ترک چیزی (مظفر، بی تا، ج ۲: ۱۶۹) یا تمایل عقلا بر انجام امری بدون آنکه این تمایل ناشی از حکم شرع باشد (صدر، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ۹۹) یا سلوک عقلا در تمام زمان‌ها و مکان‌ها با هر دین و مذهبی (حکیم، ۱۴۱۸ق: ۱۹۱) تعریف شده است. بنای عقلا به کشف مشارکت معصوم یا تأییدش هر چند به صورت عدم ردع احتیاج دارد (حکیم، ۱۴۱۸ق: ۱۹۲) یعنی از سکوت معصوم، موافقت ایشان کشف شود؛ البته عدم ردع در صورتی به منزله تأیید است که اولاً اثبات شود سیره در زمان معصومین علیهم‌السلام وجود داشته (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۱۰۰) و ثانیاً معصومین علیهم‌السلام با آگاهی از این سیره و امکان منع، هیچ گونه منعی از آن نکرده‌اند. (حکیم، ۱۴۱۸ق: ۱۹۲)

نبوده‌اند متوقف بر آن است که سکوت معصوم تنها دلالت بر امضای عرف خارجی و رفتار ظاهری عقلا نباشد، بلکه ملاک‌هایی که در ذهن خود ارتکاز و مستقر نموده‌اند هم تأیید نماید.

برخی بر این باورند که امضای شارع ارتکاز عقلایی را با همه گستره وسیع آن در برمی‌گیرد، زیرا شأن معصوم تنها تصحیح عمل فعلی مسلمانان نیست، بلکه وظیفه ایشان تصحیح یا تغییر عمل و مفاهیم و مرتکزات غلطی است که مسلمانان از شریعت، به آن ایمان دارند.

برای مثال قانون تملک از طریق حیازت، که در ذهن عقلا ارتکاز داشته و در مقام عمل در زمان معصوم به مقدار حیازت‌های جزئی که فرد می‌توانست بر آن دست یابد، تبلور یافته و شارع درباره آن سکوت کرده، اما حیازت‌های دامنه‌دار امروزی که با وسایل نوین صورت می‌گیرد، اگر در عصر معصوم هم وجود داشت عقلاً در همان زمان نیز به ملکیت از رهگذر آن حکم می‌کردند، چرا که محدود بودن دایره تملک با حیازت در آن زمان، ناشی از توان بشری بوده نه ارتکاز عقلا. (صدر، ۱۴۱۷ق: ۲۴۶)

نقد بنای عقلا

اشکال‌هایی بر شرعیت شخص حقوقی در معنای موسع آن از طریق بنای عقلا طرح شده یا قابل طرح است:

امضای ارتکاز عقلا در حالتی جاری خواهد بود که حکم مرتکزی وجود داشته و این حکم دارای موضوعی باشد که برخی از مصادیق آن در زمان معصوم تبلور یافته، آن‌گاه در زمان ما در مصداق نو، ظهور نماید؛ هر چند نظیر آن در زمان معصوم وجود نداشته باشد، اما اگر فرض بر این باشد که آن موضوع دارای مصداق واقعی جدید نیست، بلکه عقلا هستند که در حکم توسعه داده‌اند به این معنا که صرفاً در خود حکم توسعه داده‌اند یا اینکه فرد اعتباری جدیدی برای آن موضوع ایجاد کرده‌اند، در اینجا حکم امضا شده از مصداقی که در زمان معصوم بوده، به مورد جدید قابل سرایت نیست. برای مثال شخصیت شرکت در آن زمان به عنوان شخصیت حقوقی اعتبار نشده، زیرا اساساً در ذهن نیامده است. اعتبار شخصیت حقوقی برای آن در عصر ما به معنای توسعه محدود ارتکاز است (حائری، ۱۳۷۹: ۳۱-۳۰)

بر فرض پذیرش این امر که مصادیق امروزی شخصیت حقوقی همان مصادیق رایج در زمان معصوم هستند، اما این امر را نمی‌توان از نظر دور داشت آنچه در زمان معصومین علیهم‌السلام وجود داشته و مورد ردع ایشان قرار نگرفته امکان مالک شدن مسجد و مانند آن تنها در خصوص اثبات مالکیت اشخاص حقوقی امروزی می‌تواند راهگشا باشد

و سایر احکام، مانند مسئولیت نمی‌تواند از آن استفاده شود، چرا که بهرمندی اشخاص حقوقی از حق و داشتن تعهد، امری خلاف اصل بوده و باید بر قدر متیقن اکتفا نمود. وجود سیره عقلایی امروز هم در به رسمیت شناختن اشخاص حقوقی قابل نفی است، چرا که این شخصیت‌ها، عقلایی محض نیستند بلکه در آن عنصری از قانونگذاری دولت و نه عقلا وجود دارد، زیرا در شخصیت‌های حقوقی مطابقت آنها با قوانین دولت و شرایطی که نسبت به هر دولتی در مقایسه با دولت دیگر متفاوت می‌باشد، شرط است. (همان: ۳۱؛ حائری، ۱۴۲۳ق، ج ۱: ۹۴-۹۳)

پاسخ انتقادات

در پاسخ به نخستین اشکال از ایرادات سه‌گانه فوق گفته شده است:

بی‌شک موارد متعددی از اشخاص حقوقی در عصر ائمه علیهم‌السلام وجود داشته و ائمه نیز آنها را امضا کرده‌اند، مانند وقف بر جهات عامه، مسجد، سادات، فقرا و پل‌ها و... از طرفی اعتبار شخصیت حقوقی این عناوین، امر عقلایی است و پیش از ظهور دین اسلام نیز وجود داشته است، بنابراین از امضای شارع نسبت به برخی از این موارد و با توجه به اینکه این چنین اموری از تعبدات به شمار نمی‌آید، می‌توان کشف کرد که شارع اصل ارتکاز عقلایی را درباره شخصیت حقوقی امضا کرده است، نه اینکه موارد خاصی از اشخاص حقوقی عقلایی را امضا کرده، زیرا هیچ‌گونه خصوصیتی در موارد امضا شده وجود ندارد (فخلمی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۰-۱۹؛ رحمانی، ۱۳۷۹: ۶۲؛ آقائزری، ۱۳۹۰: ۹۲-۹۱)

مطرح کننده ایراد مورد بحث در آخرین سطور تحقیق خود با اشاره به آنچه که پیشتر آورده‌اند شرعیت مصادیق نوین شخص حقوقی را انکار نکرده‌اند (حائری، ۱۳۷۹: ۴۰) به نظر می‌رسد ایشان به این عبارت اشاره می‌کنند:

بی تردید نمی‌توان انکار کرد شرکت خصوصی که به صورت اشتراک، مملوک صاحبان است، تحقق دارد و بدون شک هرکس حق دارد بر این شرکت چیزی را وقف کند. دلیل صحت آن تمسک به عمومات وقف است که بدین‌سان مالک بودن نسبت به عین موقوفه برای این شرکت ثابت می‌شود و اگر با استناد به دلیل وقف، این جزء از شخصیت حقوقی برای آن شرکت اثبات شود، می‌توانیم بر آن این اصل را بیفزاییم که عدم امکان تفکیک بین حقوقی که له یا علیه شخصیت حقوقی است نزد عقلا امری ارتکازی می‌باشد و از آنجا که این ارتکاز برخاسته از طبع عقلا است تا زمان معصوم علیه‌السلام امتداد می‌یابد. (همان: ۳۴-۳۳)

برخی برای کشف رضایت معصومین علیهم‌السلام وجود سیره عقلا در زمان آنها، حتی به صورت ارتکاز را هم لازم نمی‌دانند. ایشان این نظر را منتسب به امام خمینی علیه‌السلام می‌دانند.

نظر امام خمینی را بدین گونه باید تقریر کرد که عرف‌های عقلائی و سنت‌های ضروری که در جوامع بشری پدید آمده است یا از این به بعد پدید خواهند آمد از قبیل بیع معاطات، بیع‌های کالی به کالی، انواع اجاره، انواع شرکت‌ها، کمپانی‌ها، کارتل‌ها و تراستها... مورد تأیید معصوم (ع) است. عبارت دیگر هر مسأله‌ای که در دنیای متمدن عاقل تحقق یافته و دوام پیدا کرده و نیاز بشری در آن به طور محسوس دیده می‌شود و چنانچه جلوی یکی از آنها گرفته شود چالش و اختلالی بزرگ در جامعه عقلا پدید می‌آید، اگر مورد رضایت و امضای شارع نبودند باید پیغمبر و ائمه (ع) در زمان حیات و حضور خود از آنها جلوگیری می‌کردند؛ چرا که معصوم بر عرف همه زمان‌ها احاطه دارد و چون اثری از منع وجود ندارد، همه آنها را امضاء شده می‌شناسیم (فیض، ۱۳۸۴: ۴۶-۴۵)

در پاسخ به اشکال دوم شایان ذکر است هرچند بدلیل فقدان نص بهره‌مندی شخص حقوقی از حقوق و داشتن تعهد امری خلاف اصل بوده؛ اما این امر که آنچه در شرع مورد تأیید قرار گرفته تنها مالکیت شخص نام‌برده می‌باشد به شدت قابل رد است. همچنانکه پیشتر روایتی در خصوص جعل ذمه برای شخص غیر طبیعی و همچنین احکامی مستند به بنای عقلا مبنی بر جعل ذمه برای شخص مذکور آورده شد.

در رابطه با اشکال سوم لازم به ذکر است قوانین ملل مختلف با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. برای مثال، بیع در قوانین همه کشورها موجود است، لیکن احکام آن با یکدیگر اختلاف‌هایی دارند. حال می‌توان گفت احکام بیع در اسلام امضائی نیستند؟! روشن است که چنین حرفی قابل پذیرش نیست، بلکه وجود بحث بیع در قوانین کشورها دال بر آن است که غالب احکامش از عرف عقلا نشأت گرفته است. مباحث مربوط به مصادیق امروزی اشخاص حقوقی هم به همین صورت است و قوانین مربوط به آن مختص به کشوری خاص نیست و در تمامی ملل، دولت، شهرداری، شرکت‌های تجاری و... وجود دارند.

نتیجه

ضعف نظریه «عدم شناسایی شخصیت حقوقی در فقه» با آنچه که در آرای بعدی آمد، اثبات گردید. پذیرش اصل امکان بهره‌مندی از حق و تکلیف برای اشخاص غیر طبیعی جوابگوی جامعه امروزی و نیازهای آن نیست.

بر همین اساس، بنابر نظر دوم هم مانند نظر اول یا باید اخذ را برای بانک‌ها و اموری از این قبیل با منعی مواجه نباشد که بعید به نظر می‌رسد صاحبین نظر دوم بر این باور باشند یا باید بساط اشخاص حقوقی نوین از قبیل بانک‌ها، بیمه‌ها و حتی دولت با عنایت



با تفاوت آن با صدر اسلام را از جامعه جمع کرد که در این صورت، قطعاً نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه مختل می‌گردد.

چنانچه صاحبان نظریه دوم بخواهند با توسل به احکام ثانویه ضعف نظر خود را جبران نمایند باید اشاره کنیم که چنانچه حکم اولیه صحیحی استنباط گردد چنین آثاری پدید نخواهد آمد که نیازی به احکام ثانویه باشد.

در مقام ارزیابی دلایل مطرح شده قائلین نظریه سوم لازم به ذکر است که به نظر می‌رسد اطلاق لفظی ادله بیع و تأیید فقهای شورای نگهبان نمی‌تواند در نیل به مقصود مفید فایده باشند. همچنین آنچه راجع به اهلیت تملک و جعل ذمه در خصوص اشخاص غیر طبیعی گذشت تنها در صورت الغای خصوصیت در مرتبه اول در رابطه با امکان بهره‌مندی از سایر حقوق و احکام و در مرتبه دوم درباره ویژگی خاصی که سبب انحصار حکم به آنها گردد می‌تواند مثبت اشخاص حقوقی نوظهور باشد که البته به نظر نگارندگان این سطور چنین خصوصیتی وجود ندارد.

بنای عقلا هم در سه صورت می‌تواند دلیل مشروعیت مصادیق جدید شخص حقوقی باشد:

۱. آنچه که عقلا بر آن اتفاق دارند و به امضای شارع رسیده، امکان بهره‌مندی اشخاص غیر طبیعی بوده و محدود به موارد خاص نیست.
۲. هرچند مورد اتفاق عقلا اشخاص محدود از قبیل جهات عامه بوده، اما ارتکاز عقلایی دیگری مبنی بر عدم تفاوت میان اشخاص موضوع اتفاق و سایر اشخاص غیر طبیعی هم در زمان معصوم وجود داشته که ردع نشده است.
۳. بنای عقلا در اموری از زندگی بشر که عدم شریعت آن سبب اختلال در جامعه مسلمین می‌شود، مانند شخص حقوقی، دلیل مستقل است.

استدلال اخیر شاید نتواند مستمسک مناسبی جهت اثبات مدعا باشد، چرا که معصوم هرچند بر عرف تمام زمان‌ها آگاه است، اما با عنایت به امکان استنباط حکم از سوی مجتهد، لزومی به ردع او وجود ندارد. به عبارت دیگر انسدادی وجود ندارد که لزومی به ردع معصوم باشد، همچنان که از طریق الغای خصوصیت و دو استدلال دیگر در رابطه با بنای عقلا به مشروعیت شخص حقوقی می‌رسیم.

منابع و مأخذ:

- ابولحمد، عبدالحمید (۱۳۶۹)، «پیرامون یک رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور و مسأله شخصیت حقوقی دولت»، مجله کانون وکلا، ش ۱۵۰ و ۱۵۱، ص: ۱۳۰-۱۰۱.
- آقانظری، حسن (۱۳۹۰)، «مالکیت حقوقی نهادهای مالی»، فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، س ۱۱، ش ۴۳، ص: ۹۶-۷۹.
- بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ق)، *حدائق الناصرة*، ج ۲۲، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- بحر العلوم، محمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، *بلغة التقیه*، ج ۴، ج ۴، تهران: منشورات مکتبه الصادق علیه السلام.
- بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق)، *القواعد الفقہیة*، ج ۴، ج ۱، قم: الهادی.
- تفرشی، محمد عیسی (۱۳۷۸)، *مباحثی تحلیلی از حقوق شرکت‌های تجاری*، ج ۱، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۲)، *ترمینولوژی حقوق*، ج ۱۳، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، ج ۲ و ۳، ج ۳، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جعفری هرنندی، محمد (۱۳۸۴)، «جایگاه شخصیت حقوقی»، مجله تخصصی فقه و مبانی حقوقی واحد بابل، ش ۱، ص: ۶۶-۵۱.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *و سائل الشیعة*، ج ۱۹ و ۲۷، ج ۱، قم: موسسه آل‌البیت علیهم السلام.
- حلّی، حسین (۱۴۱۵ق)، *بحوث فقہیة*، ج ۴، قم: موسسه المنار.





- حکیم، سید محمد تقی (۱۴۱۸ق)، *الأصول العامة*، ج ۲، قم: المجمع العالمي لأهل البيت عليه السلام.
- حائری، سید کاظم حسینی (۱۴۲۳ق)، *فقه العقود*، ج ۱، ج ۲، قم: مجمع اندیشه اسلامی.
- حائری، سید کاظم حسینی (۱۳۷۹)، *مالکیت شخصیت های حقوقی*، قم: فقه اهل البيت عليه السلام، س ۶، ش ۲۱، ص: ۴۰-۱۷.
- خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۲۱ق)، *کتاب البیع*، ج ۲، ج ۱، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
- _____ (۱۴۲۲ق)، *استفتائات*، ج ۲، ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (بی تا)، *منیة السائل*.
- موسوی خویی، سید ابولقاسم (۱۴۱۰ق)، *منهاج الصالحین*، ج ۱، ج ۲۸، قم: مدینه العلم.
- راوندی، قطب الدین (۱۴۰۵ق)، *فقه القرآن*، ج ۲، ج ۲، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
- رحمانی، محمد (۱۳۷۹)، *شخصیت حقوقی وقف*، میراث جاویدان، س ۸، ش ۲، ص: ۶۶-۵۰.
- سیستانی، سید علی حسینی (۱۴۱۷ق)، *منهاج الصالحین*، ج ۱، ج ۵، قم: دفتر آیت الله سیستانی.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، *مسالك*، ج ۵، ج ۱، قم: موسسه المعارف الإسلامية.
- _____ (۱۴۱۰ق)، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، ج ۵، ج ۱، قم: کتابفروشی داوری.
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۵ق)، *دروس فی علم الأصول*، ج ۱، ج ۱، بیروت: دار المنتظر.
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸ق)، *مباحث الأصول*، ج ۲، ج ۱، مقرر.



- صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۷ ق)، بحوث فی علم الاصول، چاپ سوم، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی: قم - ایران.
- صفایی، سید حسین و قاسم زاده، مرتضی (۱۳۸۲)، اشخاص و محجورین، ج ۸، تهران: سمت.
- صفار، محمد جواد (۱۳۷۳)، شخصیت حقوقی جهات عامه، مجله قضائی و حقوقی دادگستری، ش ۱۱، ص: ۴۸-۳۱.
- صالحی مازندرانی، محمد (۱۳۹۰)، مسئولیت مدنی دولت از دیدگاه فقهی، حقوق اسلامی، ش ۳۰، ص: ۲۸-۷.
- طوسی، ابوجعفر (۱۴۰۷ ق)، خلاف، ج ۴، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، ابوجعفر (۱۳۸۷ ق)، مبسوط، ج ۳، ج ۳، تهران: المکتبۃ المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
- طباطبایی، سید علی (۱۴۱۸ ق)، ریاض المسائل، ج ۱۰، ج ۱، قم: موسسه آل البيت علیه السلام.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۹ ق)، العروة الوثقی، ج ۲، ج ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۴ ق)، تکملة عروة الوثقی، ج ۱، ج ۱، قم: کتابفروشی داوری.
- طاهری، حبیب الله (۱۴۱۸ ق)، حقوق مدنی، ج ۱، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۸ ق)، تذکرة الفقهاء، ج ۱، قم: موسسه آل البيت علیه السلام.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ ق)، مختلف الشیعة، ج ۶، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
- عاملی، سید جواد (۱۴۱۹ ق)، مفتاح الکرامة، ج ۱۵، ۱۷ و ۲۱، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.

- عمید زنجانی، عبا سعلی (۱۴۲۱ق)، فقه سیا سی، ج ۲، ج ۴، تهران:
انتشارات امیر کبیر.
- فخر المحققین، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، *ایضاح الفوائد فی شرح
مشکلات القواعد*، ج ۲، ج ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

